

البته مسلمان‌ها در مقطع دکتری کم بودند. در دیپارتمان ما، فقط من محجبه بودم. ولی در دانشگاه محجبه‌های دیگری هم بودند. موقعی که رفتم هلند، بچه‌های ایرانی عوض اینکه روحیه بدهند من را می‌ترساندند. من هم که محجبه بودم خیلی با من مشکل داشتند. البته الان همه‌شان دوستانم هستند. ولی آن زمان گارد داشتند، می‌ترسیدند. می‌گفتند لابد این جاسوس است. یکی از بچه‌ها همان اول به من گفت اینجا سالی ۲-۳ تا از PHD ها را اخراج می‌کنند. اینجا دانشگاه سختی است. فکر نکن به این راحتی بتوانی درس بخوانی. بعد من خنده‌ام می‌گرفت. در ذهنم می‌گفتم این‌ها من را نشناختند. آخرش هم من از همه‌شان زودتر دفاع کردم؛ یعنی من تنها کسی بودم که توانستم ۳ ساله پروژهم را تمام کنم و سر ۴ سال دفاع کنم. همه بالای ۵ سال دفاع می‌کردند. من را به‌زور گفتند برو دفاع کن مقاله داری، چون آنجا یک قانونی بود باید ۲ تا مقاله می‌داشتی من ۴ تا مقاله داشتم.

بی‌مهری یا بی‌تدبیری؟

وقتی برگشتم، آمدم دانشگاه الزهرا یک سری مصاحبه انجام دادم برای اعلام نیاز. استادها کلی تحویلیم گرفتند. ولی دوستانم که دانشگاه دکتری می‌خواندند، می‌گفتند این‌ها می‌ترسند جایشان را بگیرد؛ یعنی اصلاً مشخص است می‌گویند که این بیاید ما باید برویم؛ اما به خودم می‌گفتند از خدایمان است بیایی. ولی کار من را انجام نمی‌دادند. یک قانونی وزارت

علوم داشت که ۲ سال فرصت دارد شمایی را که برگشتی جذب کند. اگر نکنند شما حق داری بورست را آزاد کنی. فاصله ۲ سال من پرشده بود. من به وزارت علوم اعلام کرده بودم. دانشگاه الزهرا آن موقع قابل مقایسه نبود با جایی که من بودم. اگر من بروم دانشگاه الزهرا اصلاً یک دیپارتمان جدید بنا می‌کنم، من خیلی تصوراتم بزرگ‌تر از چیزی بود که آن‌ها فکر می‌کردند. آن‌ها می‌گفتند ما امکانات این علم را نداریم، ما در حوزه دارو کار نکردیم. اینجا بیایی حیف می‌شوی. می‌گفتند بری وزارت بهداشت خیلی برایت بهتره. مدیر جذب دانشگاه الزهرا یک خانمی بود، من را خواست و رزومه‌ام را بررسی کرد. گفت این‌ها بیخود کردند که تو را جذب نمی‌کنند، تو خیلی امتیازت بالا است تو جزو نخبگان هستی، POST DOC داری، مقاله‌هایت زیاد است، هیچ ایرادی نمی‌توانند بگیرند؛ نه از لحاظ فرهنگی و ظاهری نه از لحاظ اخلاقی نه از لحاظ علمی؛ اما آن خانم هم بازنشسته شد و نتوانست برابرم کاری کند. البته اگر می‌رفتم شکایت می‌کردم دیوان عدالت عالی به نفع من رای می‌داد. ولی من دنبالش نرفتم.

به مدیر بیوتکنولوژی آنجا گفتم شما اگر نیاز نداشتید، برای چه من را فرستادید؟ برای من انقدر گزینه‌های مختلفی بود که ناراحت خودم نبودم، اصلاً نیازی نداشتیم؛ ولی کسانی که زندگی‌شان را می‌گذارند و می‌روند این اصلاً توجه خوبی نیست که بگویند بخشید اشتباه کردیم. ما با پول دولت رفتیم که برگردیم خلایی را پر کنیم. این حیف بیت‌المال است. حالا من برگشتم، خیلی‌ها اصلاً برنگشتند شما بیت‌المال را حیف کردید، من را فرستادید کلی هزینه کردید حالا می‌گویید بخشید امکاناتش را نداریم؟ این‌ها را شما باید قبلش بسنجید. اگر نداشتید چرا اصلاً من بروم داروسازی بخوانم؟

فرستی دوباره در وطن

برگشتم هلند تا وقتی تکلیفم معلوم می‌شود و قتم هدر نشود. در شرکت داروسازی Amgen مشغول به کار شدم و تجربه ای عالی بود. رئیس‌م خیلی ازم راضی بود. همان موقع بود که من گفتم می‌خواهم برگردم ایران. خیلی شوکه شد، گفت تو الان در بهترین شرایط هستی؛ اما همسرم را بهانه کردم که موقعیت کاری‌اش در ایران بهتر است. یک پیشنهاد دورکاری بهشون دادم برای یک سری کارهای آنلاین روی داروها ولی چون تحریم بودیم و شرکت Amgen آمریکایی بود، عملاً نشد. آن زمان معاونت علمی ریاست جمهوری یک گرنتی به فارغ‌التحصیلان خارج از کشور می‌داد برای post doc. آن گرنت را گرفته بودم و از دانشگاه تربیت مدرس، دانشگاه شهید بهشتی و سیناژن پذیرش گرفته بودم که یکی از این‌ها را باید انتخاب می‌کردم. من دانشگاه تربیت مدرس را انتخاب کردم رفتم و پروژه‌ام را شروع کردم.



من آن زمان رفتم شرکت MSD کارکردم به‌عنوان متخصص استانداردهای بیولوژیکی که شغل خوبی بود. موقعی که من رفتم جایگاه senior scientist (دانشمند ارشد) بود. خب کسی که اول می‌رود سرکار junior است نه Senior